

چکیده: قرآن بسندگان برای ردّ حجیت سنت پیامبر⁶، به دلایلی استناد کرده‌اند که یکی از آنها، وحیانی نبودن سنت نبوی است. اینان وحیانی نبودن سنت نبوی را بر پایه فرضیاتی بنیان نهاده‌اند که عبارتند از: اعتقاد به عدم عصمت پیامبر⁶

، اعتقاد بر ملزم نبودن مسلمین به اطاعت از رسول خدا⁶

و عدم منبعیت و مصدریت سنت برای دین اسلام. لکن با دلایل عقلی و نقلی، عصمت پیامبر⁶

اثبات می‌شود؛ بسیاری از آیات قرآنی نیز بر المزام مسلمین در اطاعت از پیامبر اکرم⁶

حکایت دارد. منبعیت و مصدریت سنت برای اسلام نیز بنا بر عصمت پیامبر⁶

و ماهیت علمی ایشان، عقلاً جایز بوده و برخی آیات قرآنی نیز بر استقلال سنت در تشریح، صحّه گذارده است. بنابراین پندار وحیانی نبودن سنت نبوی قابل پذیرش نیست.

کلیدواژه‌ها: قرآن بسندگان؛ سنت نبوی؛ وحی؛ عصمت پیامبر - ادله عقلی و نقلی؛ اطاعت پیامبر.

1. طرح مسأله

یکی از دلایلی که قرآنیون بر قرآن بسندگی در ردّ اراده داده‌اند ردّ حجیت سنت پیامبر⁶ است که بر این مدعا دلایلی را مطرح کرده‌اند. یکی از آن دلایل، وحیانی نبودن سنت نبوی است. اینان بر این پندارند که سنت نبوی، وحی الهی از جانب خداوند بر پیامبر⁶

نست که اطاعت آن واجب باشد بلکه سنت عبارت از انتساب برخی سخنان به پیامبر⁶

است که صدور آنها از پیامبر⁶

مشخص نیست و بر فرض درستی این انتساب، آنها اجتهادات و برداشتهای شخصی وی است و وحی هج گونه دخالتی در آن ندارد و نیز از آنجا که پیامبر انسان است به مقتضای سرشت بشری مصون از خطا و اشتباه نیست. ما ملزم به اطاعت از وی نیستیم و سنت پیامبر⁶

منبع و مصدر دین است. آنچه از خطا و اشتباه بر کنار است فقط وحی است و وحی ای جز قرآن وجود ندارد. (جکرمالی به نقل از المهی بخش، ص 214) این پژوهش در صدد است بر اساس مستندات قرآنی و عقلی، پندار قرآن و مبنی بر وحیانی نبودن سنت نبوی را ارزایی و نقد نماید.

2. مقدمه

هرچند پیشینه جرّان قرآن بسندگی را می‌توان از زمان حضور پد امیر اکرم [1] و در ادامه آن در قرن اول و دوم، جستجو کرد اما این جرّان در قرن سزدهم به عنوان جرّانی سامان افته در شبه قاره هند، مصر، سوریه، لیبی، سودان و سایر سرزمین‌های اسلامی سربرآورد. گروهی نیز آبخور آن را شباهت خاورشناسان می‌دانند که در آن زمان به طور گسترده‌ای در جوامع اسلامی منتشر می‌شد. (روشن ضمیر، ص 50) به طور کلی باورمندان به این جرّان که خود را «اهل القرآن» می‌دانند، بر این باورند که قرآن نه تنها در تفسیر، خود بسنده و بی‌نیاز از سنت است، بلکه اساساً برای در افته آموزه‌های دین از بی‌سنت است. آنان بر این پندار، عمدتاً به چهار دلیل استناد می‌کنند:

1. دلالت آیات بر بسنده بودن قرآن در در افته آموزه‌های دینی [2]

2. عدم حجیت سنت پد امیر 6

3. عدم دسترسی به سنت [3]

4. پد آمدهای ناگوار حجیت سنت

دلیل اول به طور مبسوط در کتاب «جرّان شناسی قرآن بسندگی» اثر محمد ابراهیم روشن ضمیر، بررسی و پاسخ داده شده است.

دلیل سوم و چهارم نیز در کتاب «رابطه قرآن و سنت» اثر علی نصری، مختصراً تبیین و نقد شده است.

در این نوشتار بر آنیم تا یکی از محورهای دلیل دوم قرآن و مبنی بر بررسی کنیم:

قرآن و ن، تلاش نموده اند مدعی عدم حجّت سنت 6 را از چند طریق اثبات نمایند:

الف: وحی انبی نبودن سنت نبوی؛ ب: روی از سنت را شرک می دانند؛ ج: منع تگارش حدیث را نشان از عدم حجّت سنت می دانند؛ د: اختصاص سنت به زمان 6

از این موارد چهارگانه، آنچه در این مقاله بررسی می شود، بخش الف یعنی مدعی وحی انبی نبودن سنت نبوی است.

3. تقریر شبهه قرآنیون بر وحیانی نبودن سنت نبوی

برخی از قرآنیون بر این پندارند که سنت نبوی وحی الهی از جانب خداوند بر پیامبر 6 نیست که اطاعت آن واجب باشد، بلکه سنت عبارت از انتساب برخی سخنان به پیامبر است که صدور آنها از پیامبر 6

مشخص نیست و بر فرض درستی این انتساب، اینها اجتهادات و برداشتهای شخصی وی است و وحی هیچ گونه دخالتی در آن ندارد. آنها می گویند: پیامبر انسان است و به مقتضای سرشت بشری مصون از خطا و اشتباه نیست، پس ما ملزم به اطاعت از وی نیستیم و سنت پیامبر 6

، منبع و مصدر دین نیست. تنها وحی، از خطا و اشتباه برکنار است و وحی ای جز قرآن وجود ندارد. (به نقل از روشن ضمیر، ص 226)

عبدالله جکرمالوی می گوید: «ما جز به پیروی از آنچه خداوند نازل کرده، مأمور نشده ایم و اگر در مقام جدل، درستی انتساب برخی از احادیث را به طور قطعی به پیامبر 6 بپذیریم، پیروی از آنها واجب نیست، زیرا وحی نازل شده از جانب خداوند نیست.» (به نقل از الهی بخش، ص 214)

وی در جای دیگری در توضیح این دیدگاه می گوید: «اهل حدیث بر این باورند که نزول وحی از جانب خداوند بر پیامبر 6 دو گونه است: آشکار تلاوت شده و غیر آشکار تلاوت نشده، اولی قرآن و دومی حدیث پیامبر 6 است... تفاوت این دو در آن است که آوردن همانند وحی الهی امکان ندارد و حال آنکه صدها هزار حدیث جعلی مانند سخنان پیامبر 6 آورده شده است.» (همان، ص 214)

رشاد خلیفه نیز می‌گوید: «سنت چیز بیهوده‌ای است و تمسک به آن خطاست... خداوند به مؤمنان دستور داده است که چیزی جز آنچه در قرآن بیان شده از پیامبر 6 فرا نگیرند.» (رشاد خلیفه، به نقل از روشن ضمیر، ص 227)

4. نقد ادعای وحیانی نبودن سنت نبوی

همان‌طور که در تقریر شبهه بیان شد، در دیدگاه قرآنیون، اساس و بنیان پندار وحیانی نبودن سنت بر سه محور بنا شده است: 1. اعتقاد به عدم عصمت پیامبر 6. 2. اعتقاد بر ملزم نبودن مسلمین به اطاعت از رسول خدا 6. 3. عدم منبعیت و مصدریت سنت برای دین اسلام.

[4]

بنابراین نقد این مدعا نیز در همین سه محور انجام می‌شود:

برای اثبات عصمت پیامبر 6 دو رویکرد عقلی و نقلی را می‌توان به کار گرفت و به دو روش حل و نقض، مخالفان عصمت خصوصاً قرآنیون را به چالش کشید.

مخاطب ما در این نوشتار قرآنیون هستند و علی‌المقاعده مبانی اعتقادی و منابع مشترک می‌توانند مبنای گفتگو قرار گیرد؛ لذا استدلال‌ها و الزامات عقلی که مبتنی بر داده‌های مورد قبول طرفین باشد، نمی‌تواند از سوی مخاطب نادیده تلقی گردد. ما مبانی مشترک را به صورت گزاره‌هایی چند مرور می‌کنیم:

خدای واحد، خالق هستی و مدبر آن است. خداوند در عین توانمندی بر هدایت تک‌تک انسانها، بنا بر حکمت استوار خویش واسطه‌ای از جنس بشر برگزیده و او را رسول خویش قرار داده است. رسول برگزیده، ویژگی‌های شخصی و همچنین براهینی از سوی رب العالمین دارد، به گونه‌ای که صحت ادعایش برای انسانها روشن می‌گردد. پس از آن، عقل انسانها به آنان حکم می‌کند تا به سخنان چنین شخصی گوش فرا دهند و فرامین و انتظارات خدا را از وی دریافت دارند. اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام 6 خاتم الانبیاء است، لذا آوردن او هدایتگر همه انسانها تا روز قیامت می‌باشد.

بنابر اختلاف آراء مذکور، قرآنیون چنین ادعا کرده‌اند:

الف. تنها منبع در اسلام برای شناخت احکام و اعتقادات، قرآن است و هر آنچه غیر قرآن، از سوی پیامبر 6 برای ما بیان شده وحی الهی نیست و جنبه بشری صرف دارد.

ب. غیر از قرآن، آنچه منقول از نبی اسلام است (به فرض اینکه بیان نبی از وحی نشئت گرفته باشد) از مسیر مطمئنی به ما نرسیده و انتساب احادیث به پیامبر مشخص نیست، لذا ما ملزم به اعتقاد ورزی و تبعیت از غیر قرآن نیستیم.

اکنون برآنیم تا نشان دهیم پیامبر اسلام⁶ از گناه و خطا مصون بوده و سع⁷ عصمت وی، از قبل از بعثت عظیمش تا زمان مفارقت آن بزرگ از دنیا، گسترده است. بدین لحاظ کلام وی همچون قرآن خطاناپذیر و گزارشها و اوامرش مطابق واقع و بیانگر خواست و رضای خداست. البته خطا ناپذیری حضرتش مرادف با خطاناپذیری ناقلان و راویان کلام و احوالات نبی⁶ نیست، ولی چنین باوری به عدم حجیت سنت نمی-انجامد؛ که در جای خویش به آن خواهیم پرداخت.

در موضوع مصونیت عباد مخلص الهی، باید توجه داشت که مقول⁸ عصمت یک واقعیت تشکیکی است؛ که در خصوص انبیاء و رسل و اوصیاء: واجدیت این کمال در عین اختیاری بودنش، از سوی حضرت حق تضمین گردیده و از حد خاصی نیز فراتر و بالاتر است، به گونه-ای که دیگران فروتر از این مرز می-باشند، لذا چنین ملکه-ای تنها برای آنان قابل دفاع است. در این نوشتار نه به حد و مرزهای عصمت می-پردازیم و نه مکانیزم تحقق و عدم تنافی آن با کمال اختیار را توضیح می-دهیم، بلکه می-کوشیم اصل چنین کمالی را به اثبات رسانیم.

رویکرد عقلی و حلّی

1. اثبات نبوت یک نبی و ادعای رسالت یک رسول به یکباره برای مردم حاصل نمی-گردد. به همین جهت خدا قوم و عشیره رسولان را نخستین مکان و نقط⁹ آغازین برای دعوت آنان قرار داده است. بر این اساس سلوک و اخلاق و دانش و شرایط نشو و نما پیامبر⁶ کاملاً بر مردم قومش روشن بوده و نقط¹⁰ ابهامی ندارد. بر این مبنا به حکم عقل و در سیر¹¹ عاقلان، قبل از بعثت نقطه ضعف اخلاقی و یا رفتار غیر عقلانی و یا ضعفی در قوای فکری چنین شخصی مشاهده نشد؛ عملی که عموم شرایع آن را منع کرده-اند - همچون بت پرستی و شرابخواری و زنا و... - از وی سر نزد و نزد کسانی از قوم و قبیله-اش و یا غیر آنها به تعلّم ننشسته بود، وگرنه قطعاً اهل آن قوم بر ادعای نبوتش گردن نمی-نهادند و لااقل این موارد مستمسکی بر عدم متابعتشان و یا حداقل موجب تردید و سستی در پذیرش ادعای وی می-گردید. بعلاوه خدا حجّت خویش را مستحکم و بدون هیچ خللی عرضه می-کند؛ لذا عقل حکم می-کند که فرد برگزید¹² الهی میراً از این نقایص باشد. همه اینها قبل از اقام¹³ براهین بر اثبات نبوت و مقدم بر آن و زمینه-ساز طرح ادعای یک نبی است. چنین رویکردی در قرآن به رسم تذکر عقلی بیان شده؛ از جمله می-فرمایید:

«قَالَ وَ اِصْلَاحُ قَدْ كُنْتَ فَا نَا مَرْجُؤًا قَبْلَ هَذَا.» (هود، 62) طبرسی می-نویسد: «...أى كنا نرجو منك المخر لما كنت علامه من الأحوال المجمله قبل هذا.» (مجمع البیان فی تفسیر القرآن ج 5 ص 265) علامه طباطبایی می-نویسد: «فقولهم: « اِصْلَاحُ قَدْ كُنْتَ فَا نَا مَرْجُؤًا قَبْلَ هَذَا» معناه أن ثمود كانت ترجو منك أن تكون من أفرادها المصالحة تنفع بخدماتك مجتمعتهم و تحمل الأمانة على صراط المترقى و المتعالى لما كانت تشهد فاك من أمارات المرشد و المكمل.» (الم زان فی تفسیر القرآن ج 10 ص 311) مشابه این مضمون در تفسیر نمونه ج 9 ص 154 نیز آمده است.

ملاحظه می‌کنید که شخصیت حضرت صالح 7 قبل از نبوتش شخصیتی مقبول و به دور از نقطه ضعف بوده است.

نیز در قرآن می‌فرماید: «قُلْ لَوْ شَاءَ الْمَلَأُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَى كَوْمٍ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (یونس، 16)

در این آیه پیامبر خاتم در قبال تردیدهای قوم کافر، به دوران زندگی خویش در میان آنان قبل از طرح ادعای نبوتش استناد می‌کند و تعقل در آن را مقدمه برهان برای صحت مدعی خویش قرار می‌دهد.

در اینکه چه حد از عصمت مورد نیاز است و به چه میزان شخص باید متعلق به اخلاق نیکو و بدور از خطا و گناه باشد تا زمینه ساز ادعای نبوت وی گردد و موجب ابهام و تردید در صحت ادعایش نشود، به شرایط زمان و مکان و سع و آن ادعا بستگی دارد. قطعاً از کسی که ادعای نبوت ختمی‌ه و جهان شمول دارد، نزاهت و قداست بیشتری انتظار می‌رود؛ یعنی او نمی‌تواند پایین‌تر و حتی همسان دیگر افراد قوم و امت خویش از نظر عقل و درایت، پاکی و سخاوت و سایر محاسن فرض شود. فقط می‌توان گفت که در نزد عقلا و در سیر آنان، عملی که موجب تضعیف ادعا و محتوای رسالت گردد، نمی‌تواند قبل و بعد از بعثت، از مدعی نبوت و رسالت الهیه سرزند.

در برخی نقل‌های مسلم تاریخی و روایی که نمی‌تواند مورد انکار هیچ مسلمانانی واقع گردد، مطالبی مانند اشتها حضرت محمد 6 به صفت امین، عضویت ایشان در حلف الفضول، اعتماد حضرت خدیجه سلام الله علیها و سپردن مال المتجاره خویش به ایشان، اجتناب حضرتش از بت پرستی، دوری وی از عادات جاهلی و گناهان رایج، تأیید قوم بر راستگویی‌اش در جریان مکالمه ایشان بر کوه ابو قبیس مطرح شده است. اینها همه قرائن و شواهدی است که پیراستگی فرزند گرامی عبدالله را بر ما و هر حق طلبی جلوه‌گر می‌سازد.

2. عقل الزام دارد که مدعی نبوت و رسالت الهیه قبل از طرح ادعای خویش، مصون از خطا و گناه و واجد درجاتی از عصمت باشد. به نحو اولی در دوران بعثت چنین عصمتی و بلکه بالاتر از آن لازم دعوت انبیاء و رسولان خواهد بود. چگونه می‌توان از رسولی اطاعت کرد که بگوید: «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف، 2 و 3)، اما خود فاعل اقوال آورد خویش نباشد و به این گناه بزرگ مبتلا باشد؟

در قرآنی که پیامبر از جانب خدایش آورده، می‌خوانیم: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ الْمَسْمُوعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْفَوَّادِ كَلُّ أُولَئِكَ كَانُ عَنَهُمْ سُوْلًا.» (اسراء، 36) حال، چگونه گزاره سخن گوید و از سر جهل بر مردم امر و نهی کند، در حالی که خود را مسئول سمع و بصر و قلب خویش نداند؟

در آیات الهی که پیامبر آورده، در وصف مؤمنان به وی آمده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْذِّنَّ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالذِّنَّ هُمْ عَنِ الْمَلِغِ وَمُعْرِضُونَ وَالذِّنَّ هُمْ لِرُكُوبِهِمْ فَاَعْلُونَ وَالذِّنَّ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ... وَالذِّنَّ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.» (مؤمنون، 1-7) چگونه چنین پیام-آوری خود در انجام احکام و اخلاقیات سستی ورزد؟ چگونه ممکن است وصف مؤمن در لحظه-ای از لحظات، از پیامبر 6 جدا شود؛ در حالی که خدای متعال در این آیات، با اسم فاعل از این ملکات (خاشعون، معرضون، فاعلون، حافظون و راعون) یاد کرده که نشانگر استمرار این اوصاف در مؤمنان و موجب فلاح آنان است.

دهها آیات نظیر این در قرآن به روشنی آمده و همگی به این حقیقت تذکار می-دهد که اگر پیام-آور چنین کلامی، خود عامل به آن نباشد و حریم خدایی را که با او بدون وساطت بشری، سخن گفته پاس ندارد، دیگران و مخاطبان کلام الله نیز که باید به وساطت وی هدایت شوند، او را و پیامش را جدی نخواهند گرفت و در صحت نبوتش به شک و انکار دچار می-شوند. این تردیدها برای مردمی که در اعصار بعدی به قضاوت می-نشینند با شدت بیشتری مطرح خواهد شد.

پس عقل و سیر □ عقلاً حکم می-کند که باید رسول الهی از عصمت نسبت به خطا و گناه برخوردار باشد. البته درجه و حوز □ عصمت به لحاظ عقلی، تا مرتبه-ای ضرورت دارد که اهداف الهی در ارسال رسول و نبی-اش نقض نگردند و خللی در حجج الهیه وارد نشود.

تأیید این داور عاقلانه، در نظریات فرقه-های مختلف اهل قبله هویدا است. جدا از دیدگاه قرآنیون - که سابقه □ چندانی در گذر هزار و اندی سال از بعثت نبوی ندارند- هیچ مذهبی نیست که درجه-ای از درجات عصمت را برای نبی-معظم اسلام قائل نباشد. حتی خود قرآنیون هم حداقل باید بر مصونیت ابلاغ قرآن از خطا و عصمت نبی از کذب اقرار داشته باشند وگرنه نمی-توانند بر انتساب مصحف به خدا اعتقاد ورزند. یعنی نفی مطلق عصمت پیامبر 6 و مساوی دانستن ایشان در این مورد با امت خویش، انکار الهی بودن دین اسلام را به دنبال دارد و بس. حال که چنین است، چگونه کسی قادر است تاوهم عصمت را حداقل در بخشهایی از زندگی آن حضرت و اقوال و افعال ایشان انکار نماید؟ در حالی که استصحاب اصل اول، اولی است و نقض آن نیازمند دلیل و قرینه.

3. یکی از وظایفی که بر عهده نبی خاتم 6 نهاده شده و قرآن به آن تصریح کرده، تعلیم و تزکیه □ امت است.

× رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. (بقره، 129)

× لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَأَنْتَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. (آل عمران، 164)

«وَالَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَافِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعه، 2)

ملاحظه می‌کنید که تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه امت در ردیف تلاوت آیات ذکر شده است. تلاوت تحقق نمی‌یابد، مگر اینکه وحی نازل گردد و خدای حکیم تضمین کند که ابلاغ آیات بدرستی انجام شده و از دخالت شیطان محفوظ می‌ماند. به همان دلیل، تعلیم صورت نمی‌پذیرد مگر آنکه معلم خود در عمل به دانش الهی مزیّن باشد و آموزگار غلط از سوی او به امت نرسد. تزکیه نیز عملی نمی‌گردد، جز اینکه مرشد راه، خود مسیر را رفته و متخلّق به اخلاق الهی باشد. چنین نتیجه‌ای حکم عقل است و از خدای حکیم عقل آفرین، نیز همین مورد انتظار است. لذا عبد مصطفای خدا به یقین مجّهز به دانش بدون ریب باشد و تجسم پاک و منزّه از هر گونه رجس و پلیدی باشد، یعنی همان عصمت از خطا و گناه. همین نتیجه در آیه دیگری تنبّه داده شده تا عقول کافر و مومن اثره گردد:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْهِ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» (یونس، 35)

4. در سیر عملي مسلمانان همّت بر جمع گزارشهای افعال و اقوال پیامبر 6 بوده است. نفس جمع روایات و ثبت کنشها و واکنشها و منقولات ایشان در قرون نخستین - و حتی طمع دشمنان به جعل و وضع روایات دروغین در مورد حضرتش - همگی نشان از این واقعیت دارد که حرکات و سکنات نبی مکرم نزد آحاد امت، همچون سایر افراد تلقی نمی‌گردیده؛ بلکه عام مسلمانان و علماء آنان، سیر عملي پیامبر را حکایتگر از رضا و سخط الهی می‌پنداشتند. چنین نگرشی در نهاد خودش با این پیش فرض بدیهی و با این باور قلبی مسلمانان همراه است که پیامبر 6 در همه حالات، مصون از خطا و لغزش و قابل اطاعت و الگوگیری باشد.

شاید در اینجا به منع از جمع و نقل حدیث در عهد خلفای ثلاثه استدلال گردد و آن را بهانه نقض دلیل اخیر قرار دهند.

در پاسخ می‌گوییم: انگیز این منع، عدم اعتبار حدیث و در نتیجه عدم عصمت نبی 6 نبوده است. اینکه در سندیت و صحت اقوال تاریخی و شواهد طرفین در موضوع منع حدیث وارد نمی‌شویم و تنها به عملکرد مسلمانان در قرن دوم و سوم می‌نگریم. با توجه به اعتقاد مستحکم پیروان مکتب خلفا و اندیشمندان اهل سنت بر پیروی از سلف صالح خویش، چنین به دست می‌آید که باور مسلمانان هیچگاه بر عدم اعتبار و حجیت کلام و افعال پیامبر 6

شکل نگرفته و منع حدیث از منظر ایشان حکمتی غیر از این داشته است. وگرنه طبیعی بود که همگان به سیر خلفا در این خصوص اقتدا کنند و کمر به حذف حدیث ببندند؛ اما دیدیم که اینگونه نشد و اقدامات عمر بن عبدالمعزیر و عمل اکثریت فقیهان مکتب خلافت قبل و بعد از وی، برخلاف دیدگاه قرآنیون، گزارش شده است.

رویکرد نقلی و حلّی

قرآنیون به ادعای خود، تنها به قرآن باور دارند. لذا فقط از آیات الهی در اثبات عصمت بهره می‌گیریم:

× «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الَّذِينَ الْأُولَىٰ أَوْ أَقْمِنَ الْمُصَلَّاتِ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ
الْمَلَّةَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب، 33)

در این آیه خدای متعال تذکراتی به همسران پیامبر⁶ می‌دهد و از آنان می‌خواهد که با رعایت تقوی، از خدا و رسولش اطاعت کنند. سپس گزاره‌ای بیان می‌کند که به آیه تطهیر شهرت دارد و محل گفتگوی ماست. با توجه به ضمیر مذکر «كُم»؛ حدافل می‌توان دریافت که شخص پیامبر⁶

مشمول حکم آیه تطهیر می‌باشد. معنای لغوی اهل‌المبیت و مضمون مورد اتفاق اهل سنت هم مویّد این نظر است. از سوی دیگر حصر «انما»؛ حکم آیه را از فضای تشریح خارج می‌سازد، زیرا دوری از پلیدی و طهارت امری اختصاصی برای پیامبر⁶

یا همسران ایشان نیست. از طرفی طبیعی است پیامبر⁶

همچون دیگران با قدرت و اختیار خویش عمل می‌کند. لاجرم عبارت آیه تطهیر، گزارش از توفیق مستمر الهی است که دست کم نصیب سید المرسلین گردیده یعنی وجود مقدّسشان از هر آنچه جنس رجس است مبرا می‌باشد. با عنایت به معنای لغوی رجس و مصادیق آن در کتب لغت (شک و تردید، گناهان ظاهری و باطنی، آلودگی‌های ظاهری و باطنی) و مضارع بودن افعال (برید، یذهب، یطهر)، نتیجه این می‌شود که خاتم انبیاء⁶

همواره مصون و معصوم از هر گونه تردید و عصیان بوده و این پیراستگی با تطهیر مداوم و تأکید «تطهیرا»؛ موکّد گردیده است.

× «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الْمَشْيِطَانَ فِي الْأُمْنِيَّتِ فِي نَسْخِ الْمَلَّةِ مَا يُلْقِي الْمَشْيِطَانُ ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حج، 52)

در این آیه خدای متعال مطلبی در مورد هم‌انبیاء و رسولان گذشته بیان کرده و آن را به پیامبر اسلام⁶ هم تسری می‌دهد. سخن این است که هرگاه حج‌تهای الهی تمنّا و درخواست دارند، شیطان در قلب و یا تحقق خواسته‌هایشان المقاء خلاف و یا خلل ایجاد می‌کند، اما خدا المقائات شیطان را آزمونی برای منافقان و کافران قرار داده و دخالت شیطان را زائل می‌گرداند، سپس نشانه‌های خویش را مستحکم می‌سازد. سیاق آیات بعدی دلالت دارد که تمنّی‌آت و خواسته‌های هم‌انبیاء حجج‌المبیه و نبی مکرم برای صاحبان علم و دانش حق است، مورد تأیید حضرت حق جل و علی و خلاف مقاصد دشمن قسم خورده بشر می‌باشد. علاوه بر این قرآن تمناهای رسول و نبی را، آیات و نشانه‌های الهی ناامیده که خدای دانای حکیم آنها را محکم و استوار می‌گرداند.

ذیل آیه مذکور، در بیان اهل سنت، تعبیر به دخالت شیطان در نزول آیات سوره نجم شده؛ ولی این نظر به دلایلی چند مردود است. زیرا صراحت آیه در «أمنیّه (آرزوی) رسول» است نه در مورد آیه قرآن، و خدای حکیم هم به روشنی دخالت شیطان را در تمنای رسول منتفی ساخته است. وگرنه امکان ندارد شیطان بتواند کلامی را به عنوان آیه قرآن بر پیامبر مشتبه سازد، چراکه خود قرآن مدعی است اگر جن و انس به پشتیبانی یکدیگر برآیند تا همچون قرآن بیاورند، قادر بر چنین کاری نیستند. پس دخالت شیطان در جایگزینی سخن خویش با کلام وحی ممتنع و محال است، لذا موضوع آیه فوق نمی‌تواند دخالت شیطان در کلام الله باشد. نتیجاً سخن اینکه خدای متعال خواسته‌های قلبی و خارجی برگزیدگانش را از ورود باطل صیانت می‌کند، به گونه‌ای که اصحاب دانش حقانیت آن خواسته‌ها را در خواهند یافت. این مطلب، عصمت را، حداقل در بخشی از احوالات رسل به اثبات می‌رساند.

× «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِنْ لَمْ يَرْسُدْكَ مِنْهُمْ لَخُلِصْنَا» (ص، 82 و 83)

در برخی از آیات قرآن به این نکته تصریح شده که بندگان مخلص (به فتح لام) تحت اغوای شیطان واقع نمی‌گردند، به عذاب المیم دچار نخواهند شد و در منازل نیکوی بهشت استقرار خواهند یافت. می‌دانیم که قریب به اتفاق خطاها و گناهان به وسوسه و تحریک شیطان صورت می‌پذیرد، لذا می‌توان دریافت بندگان خالص شد المهی از بیشتر معاصی و لغزشها مصون‌اند. از سویی دیگر، خدای سبحان انبیاء و رسولان خویش را از عباد مخلص نام برده و نمونه‌ای از صیانت خویش را در سوره یوسف ذکر کرده است. می‌فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّا بِرِهَانِ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنُصْرِفَ عَنْهُ الْمُسُوْءَ وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ.» (یوسف، 24)

یوسف صدیق با رؤیت برهان المهی، به سوی درهای هفتگانه دوید تا هم از آلودگی به فحشا بگریزد و هم در دفاع از حرمت و پاکی خویش به عمل سوء (قتل همسر عزیز مصر) دچار نگردد؛ چه در غیر این دو صورت، او متهم به خیانت می‌گردید. خداوند سبحان مقدمات انصراف از این دو عمل را به خود نسبت می‌دهد و از فرزند یعقوب به «بند خالص شده» تعبیر می‌کند. دور گشتن از گناه و قتل و بریء شدن از تهمت زنا، به امداد خدا و انتخاب حضرت یوسف، نصیب حضرتش شد و وی از ناپاکی مصون گردید.

تعبیر «مخلصین» در سور صافات برای انبیاء و همچنین برای مخلوقات ملکوتی خدا، اعم از ملائکه و برخی از جن، بکار رفته که کافران قریش، به خطا آنان را فرزندان و خانواده خدای رب العالمین پنداشته‌اند. مخلوقاتی که در سوره انبیاء اینگونه توصیف شده‌اند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ اَلَا يَسْبِقُوْنَ اَبَالِقَوْلٍ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ يَعْزَمُونَ.» (انبیاء، 26 و 27) خالص شدگانی که برای خدا هستند و هیچگاه به بندگی غیر تن در نمی‌دهند. آیا از این توصیفات جز به درجات عصمت برای رسولان المهی و برای رسولان زمینی، می‌توان تعبیر کرد؟

× «مَنْ يُطِيعِ الْمَرْسُوْلَ فَقَدْ اطَاعَ الْمَلٰٓئِكَةَ وَ مَنْ تَوَلَّيْ فَمَا اُرْسِلْ نَاكِعًا عَلٰٓى هِمِّ حَفٰٓظًا» (نساء، 80)

در آیات متعددی ما امر شده ایم تا از رسول خدا 6 همانند خود خدا اطاعت و تبعیت کنیم و از عصیان آن حضرت پرهیزیم. در صورت متابعت، هدایت و جلب محبت خدا و مغفرت حاصل می شود و در رویگردانی از پیامبر 6

نصیبی جز دوزخ و عذاب خوار کننده نخواهد بود. به آیات توجه کنید:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكُتَابُ وَلَا الْإِنشَاءُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا
نَنفِثُ بِهِ مِّنْ نَّشَاءِ مَنْ عَلَّمْنَا وَإِنْ كُنْتَ لَتَهْدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (شوری، 52)

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُ مَا عَمِلْتُمْ إِنَّ الْمُبْلَغُ الْمُرِيدُ
(مائده، 92)

«وَ مَنْ يُعَصِِ الْمَلَّةَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (نساء، 14)

«قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ» (آل عمران، 31)

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْمَنَاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمْعًا الَّذِي لَهُ مَلَكُ الْمَسَامِعِ وَ الْأَرْضِ لِأَبْلِ آهَ إِلَّا هُوَ
يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ الْمَنبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف، 158)

نفس هم ردیف قرار گرفتن اطاعت از رسول با اطاعت از خدا، نمایانگر این است که در او امر آن حضرت هیچ خطا و باطلی راه ندارد. در غیر این فرض، ساحت قدسی الموهبت به باطل متهم می گردد و هیچ موحد عارف به خدای سبحان، به چنین نتیجه ای رضا نخواهد داد. همچنین اگر تبعیت از حضرت خاتم 6 حتی در یک مورد به گمراهی یا اشتباه منجر شود، هدایتگری ایشان مخدوش شده و سخن قرآن نقض می گردد که فرمود: «"اگر از حضرتش پیروی کنید هدایت می شوید."

از سوی دیگر در آیاتی نیز، خدای حکیم از اطاعت غافلان و هواپرستان منع کرده، از جمله فرموده: «وَلَا تَطْعَمَنْ
أَعْيُنًا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَهُ وَ هُوَ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا.» (کهف 28) این نهی نشان می دهد که قلب مبارک
حضرت رسول 6 همواره متوجه حق متعال است و هیچگاه از هوای نفس خویش تبعیت نمی کند و به دام افراط و تفریط
نمی افتد. از اینجا می توان دریافت که آموز آیات ما ينطق عن المهوى؛ منحصر در تلقی و ابلاغ آیات
قرآن نیست، بلکه در تمام حالات پیامبر آخرین، حاکم و جاری می باشد. بر اساس قرآن، حضرتش در ابلاغ رسالمت
همچون ملانکه، همواره مورد رصد و مراقبت خدای عالم المغیب قرار دارد که فرمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَالْأَيْ ظَهَرَ عَالِمُ

غَيِّبَهُ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يُسَلِّكُ مِنْ بَنِي دَاوُدَ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ
أَبْلَغُوا رَسُولَ آلِ آتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَّهُمْ وَأَخَصِي أَكْلَ أَشْءٍ عَدَدًا. (جن، 28) و تأکید کرده که: «وَأَصْبَرَ
لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا.» (طور، 48) یعنی همانطور که عملیات ساخت کشتی نوح به امر خدا و تحت نظارت
حق به انجام رسید و همه مراحل آن مورد تأیید خداوند متعال قرار گرفت، سید رسل در همه احوالات و افعال و اقوالش
تحت نظارت و هدایت باری تعالی بوده و واجد درجات عالییه عصمت از خطا و عصیان می‌باشد.

المبته آیاتی در قرآن هست که به نظر می‌رسد به نحوی نافی عصمت باشد؛ که به دلایل مذکور (عقلی و نقلی) در گروه
آیات متشابه قرار می‌گیرد؛ آیاتی که با بیان معصومین: رفع تشابه شده و یا با ارجاع به محکومات، شبهه نقض عصمت مرتفع
خواهد شد. تفصیل این کلام را در مقاله یا مقالات دیگر می‌توان پی گرفت.

3-4. اثبات منبعیت و مصدریت سنت برای دین اسلام

قرآنیون ریشه سخنان پیامبر 6 و برخی اعمال ایشان را اجتهادات شخصی وی می‌دانند نه وحی الهی، لذا بر آن اند
که سنت پیامبر 6 نمی‌تواند منبع و مصدری برای شناخت دین باشد. به اعتقاد آنان، هر
حکمی در تشریح لازم بوده، به صورت وحی قرآنی در قرآن آمده است و پیامبر 6
خارج از قرآن از جانب خودش هیچ حکمی نمی‌داد. (نک: صبحی منصور، ص 55)

لکن آیات قرآنی بر این پندار، حکم تأیید نمی‌زند؛ بلکه با استناد به آیات قرآنی، می‌توان ثابت نمود که هرآنچه بر
زبان پیامبر خدا 6 جاری می‌شده تنها وحی الهی بوده و رسول اکرم 6 مسئولیت تعلیم کتاب و حکمت به مردم و نیز تبیین
مجمعات قرآنی را بر عهده داشته‌اند که اینها از مصدریت سنت در دین اسلام حکایت دارند. برخی از موارد مذکور عبارت
است از:

1-3-4. وحیانی بودن سخن پیامبر 6

دسته‌ای از آیات قرآن بر این نکته دلالت دارند که پیامبر اسلام 6 غیر از منشأ وحی، هیچ مربی و معلم دیگری ندارد
و آنچه می‌گوید، آموزه‌های الهی است که در وحی ریشه دارد. طبعاً وحی، اعتبار و اصالت ذاتی دارد؛ چون منسوب به
خداوند تبارک و تعالی است. فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (المنجم، 3 و 4) از نظر اغلب
مفسران، آیه شریفه، مطلق نطق‌های پیامبر 6
در بر می‌گیرد و دلیلی بر تخصیص آیه وجود ندارد. بخشی از آنچه پیامبر اسلام 6

به ویژه پس از دوران رسالت بر زبان آورده، آیات قرآن است. اما بخشی نیز، سخنان و مواضع ایشان بوده است که در

اصطلاح قرآنی این بخش را می توان حکمت نامید. حکمت هم بر پیامبر اسلام
6

نازل شده، همان گونه که خود قرآن نازل شده است: «... وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ...» (النساء،
113)

بنابر این کتاب (قرآن) و حکمت (سخنان و مواضع پیامبر 6) هر دو ریشه در وحی دارند و حکمت همانند قرآن متعلق
نزول است. در این صورت حکمت نیز به مثابه آموزه های الهی، اعتبار ذاتی خواهد داشت. (نک: معارف، شفیعی،
ص 21-22)

2-3-4. مأموریت تبیین وحی و مجملات قرآنی

طبق آیات قرآن کریم، پیامبر اسلام 6 مأمور به تبیین وحی و مجملات قرآنی است: «وَأَنْزَلَنا إِلَیْكَ الْمَذْکُرَ
لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» (نحل، 44) از این آیه بر می آید که در قرآن کریم،
بسیاری از آیات به ویژه آیات الاحکام، کلی و اجمالی هستند. از این رو، خدای تبارک و تعالی پیامبر اسلام
6

را به تبیین قرآن مأمور کرده است به عنوان مثال در آیه «وَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْحَقِّ الَّذِیَ کَانَ لِلنَّاسِ حَکِماً وَعَدْلَاً» (البقره، 43) حکم اقامه نماز به شکل اجمالی
است، لذا پیامبر اسلام
6

در تبیین این آیه، به مسلمانان می فرماید: «صَلِّوا کَمَا رَأَیْتُمُونِی أُصَلِّی» (بخاری، ج 1، ص 155) و یا می فرماید: «خُذُوا
عَنی مَنْاسِکَکُمْ» (بیهقی، ج 5، ص 152)

این گونه آیات به انضمام روایاتی که در همین راستا از خود پیامبر اسلام 6 یا امامان شیعه: وارد شده، دلیل دیگری
است بر حجیت (وحیانی بودن) سنت نبوی و مصدریت آن برای دین اسلام. (نک: معارف، شفیعی، ص 22-23)

مصطفی سباعی، از صاحب نظران اهل سنت، دربار □ سه نقش سنت یعنی تأکید (تقریر)، تفسیر (تبیین) و توسیع (ما دلّ
علی حُکمٍ سکت عنه القرآن) چنین آورده است: «میان علماء در وجود این سه قسم در سنت اختلافی نیست؛ تنها اختلافشان
در قسم سوم سنت است که آیا سنت در این موارد مستقلاً می تواند احکام جدیدی را ارائه کند؟ یا ناگزیر باید آنچه در سنت
آمده به گونه ای هر چند با تأویل از لابلای آیات قرآن قابل استخراج باشد؟ برخی (مانند شاطبی) نظر دوم را برگزیده اند،
اما جمهور و اکثریت صاحب نظران بر دیدگاه نخست اند (یعنی سنت می تواند مستقلاً بیانگر احکام باشد).» (سباعی، ص
415)

سباعی سپس ادلّ □ قائلین به استقلال سنت را ارائه می دهد و می گوید: «وقتی پیامبر اکرم 6 معصوم هستند، هیچ مانع
عقلی برای استقلال سنت در تشریح وجود ندارد و خداوند به رسولش امر نموده که به بیان احکام الهی از هر طریق
بپردازد، وقتی این امر (استقلال سنت در تشریح) عقلاً جایز است و به اتفاق جمیع مسلمانان اتفاق افتاده است، چه دلیلی

دارد که با آن مخالفت کنیم؟ علاوه بر آن، در نصوص قرآن کریم هم که امر به اطاعت از رسول اکرم
6

کرده است، تفاوتی بین سنت مبیّنه و مستقله وجود ندارد و چه بسا در برخی نصوص، بر سنت مستقله تأکید شده است. نظیر
آیه « ۱۱ ۱۱ ۱۱ الذّٰنَ عَمِنَ وَاَطَعُوا اللّٰهَ وَاَطَعُوا الرّٰسُوْلَ وَاُوْلٰی الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنَّ تَنْ اَزَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرَدُوْهُ
اِلٰی اللّٰهِ وَ الرّٰسُوْلِ اِنْ كُنْتُمْ تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ. » (النساء/59) در این آیه و سایر آیاتی که اطاعت
خدا را با طاعت رسول
6

، قرین هم آورده است، مراد از اطاعت خداوند، تبعیت از دستوراتی است که در کتاب خداوند آمده و مراد از اطاعت
رسول
6

، تبعیت از مواردی است که در قرآن نیامده است. « (همان، ص 417)

3-3-4. امر به مراجعه به خدا و رسول در منازعات

دلیل دیگر بر مصدریت سنت در دین، لزوم مراجعه به خدا و رسول 6 در هنگام منازعات است. بدین بیان که اگر قرآن،
خود پاسخ‌گویی همه نیازها بود و تنها منبع دین شناخت محسوب می‌شد، معنا نداشت که خداوند متعال به هنگام منازعات
جزئی و فکری، مردم را ملزم به مراجعه به خدا و رسول
6

کند. «...فَاِنَّ تَنْ اَزَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرَدُوْهُ اِلٰی اللّٰهِ وَ الرّٰسُوْلِ... » (النساء:59) (نصیری، ص 308) بنا به تفسیر حضرت
امیر
7

، بازگرداندن منازعات به خداوند، به معنای ضرورت رجوع به قرآن و بازگرداندن به رسول
6

به معنای رجوع به سنت است. (سید رضی، خطبه 125)

نتیجه‌گیری

پندار عدم وحیانی بودن سنت نبوی برگرفته از سه فرضیه عدم عصمت پیامبر 6، عدم لزوم اطاعت از پیامبر 6 و عدم
استقلال سنت در تشریح دین است. با اثبات خلاف این سه فرضیه، نادرستی آن روشن می‌شود. بدین صورت که:

1. عصمت پیامبر اکرم 6 از طریق عقلی با چهار رویکرد (کلامی، فلسفی، روانشناختی، تربیتی) و از طریق نقلی با استناد به
آیات قرآن کریم قابل اثبات است. آیاتی که ذیل عناوینی نظیر: مطابقت سخنان پیامبر اکرم
وحی الهی، برابری اطاعت از پیامبر
6

با اطاعت الهی، لزوم تمسک به تمام آموزه‌های پیامبر
6

، معرفی پیامبر

6

به عنوان اسوه حسنه و... قابل استناد هستند.

2. ملزم بودن مسلمانان به اطاعت از پیامبر 6، از طریق آیاتی از قرآن کریم که به اطاعت مطلق از رسول اکرم 6 فرمان داده و مسلمانان را از سرپیچی از فرامین پیامبر 6 نهی کرده است، اثبات می‌شود.

3. استقلال سنت در تشریح نیز به اقتضای حکم عقل و برخی نصوص وارده در قرآن کریم قابل اثبات است؛ چراکه به استناد دسته‌ای از آیات که بر «وحیانی بودن سخن پیامبر 6؛ ماهوریت تبیین وحی و مجملات قرآنی؛ امر به مراجعه به خدا و رسول چیزی جز وحی نیست؛ لذا از اعتبار ذاتی برخوردار است و در کنار قرآن، منبع دین شناخت محسوب می‌شود. علاوه بر آن، اجماع مسلمانان نیز بر حجیت سنت در تشریح، دلالت دارد.

[5]

منابع

قرآن کریم. ترجمه انصاریان، حسین.

1. الهی بخش، خادم حسین. المقرأنیون و شبهاتهم حول المسنه. طائف، مکتبه المصدیق، چاپ دوم، 1421ق/1992م.

2. بخاری، محمد بن اسماعیل. الجامع المصحیح. بیروت. 1401/1981.

3. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین. المسنن المکبری. دارالفکر. بی‌تا.

4. تنکابنی، سید موسی. عصمت، ضرورت و آثار. قم. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه. 1390 ش.

5. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله. المستدرک علی الصحیحین. تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی-جا. بی-تا.
6. حلی، حسن بن مطهر. کشف المراد فی شرح تجرید المعتقد. قم. موسسه نشر اسلامی. 1419 ق.
7. روشن ضمیر، محمدابراهیم. جریان شناسی قرآن بسندگی. تهران. سخن. 1390.
8. سید رضی. نهج البلاغه. قم. نسیم حیات. 1388.
9. سید المرتضی، علی بن حسین. المشافی فی الامامه. قم. انتشارات اسماعیلیان. چاپ دوم. 1410 ق.
- همو. تنزیه الانبیاء و الائمه. قم. المحیدریه. 1380 ق.
10. صبحی منصور، احمد. القرآن و کفی مصدرا للتشريع الاسلامی. بیروت. موسسه الانتشار العربی. 2005 م.
11. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی. علل المشایخ. بیروت: موسسه الماعلمی للمطبوعات. 1408 ق.
12. طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان. قم. دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه اسلامی.
13. طوسی، محمد بن حسن. الماقتصاد فیما يتعلق بالمعتقد. تهران. دارالکتب الاسلامیه. 1363 ش.
14. عسکری، سید مرتضی. بر گستره کتاب و سنت. تهران. دانشکده اصول دین. چاپ اول. 1387 ش.
15. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. دار الکتب الإسلامیه. تهران. چاپ چهارم. 1407 ق.

16. مطهری، مرتضی. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (وحی و نبوت). تهران. صدرا. چاپ چهاردهم. 1380 ش.

17. معارف، مجید؛ شفیعی، سعید. درآمدی بر مطالعات حدیثی در دوران معاصر. تهران. سمت. 1394 ش.

18. معارف، مجید؛ مظفری، رضیه. بررسی و نقد مباحث قرآنی احمد صبحی منصور در انحصار منبعیت. 19. قرآن با تأکید بر کتاب المقرآن و کفی مصدرا للتشریح الاسلام. شماره اول، پژوهشنامه ثقلین. بهار 1393 ش. صص 1-30.

20. مفید، محمد بن نعمان. المجلد. محقق: سید علی میر شریفی، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی. چاپ اول. 1413 ق.

21. همو. المنک الماعتقادیه. قم. کنگره هزاره شیخ مفید. 1413 ق.

22. مینایی، بهروز. اندیشه کلامی عصمت. قم. دفتر تحقیقات حوزه علمیه. 1395 ش.

23. نصیری، علی. رابطه متقابل کتاب و سنت. تهران. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. 1386.

24. نوبختی، ابراهیم. کتاب یاقوت فی علم الکلام. تحقیق علی اکبر رضایی. قم: مکتبه آیه الله مرعشی، 1413 ق.

1. عبدالله بن عمرو بن عاص که برای نگارش حدیث از پیامبر 6 اجازه گرفته بود، مورد شمانت برخی صحابه قرار می‌گیرد. لذا سخن قریشیان را به پیامبر می‌گوید که آنها چنین گفته‌اند: «هر چه از پیامبر 6 می‌شنوی می‌نویسی و حال آنکه پیامبر 6

بشری است که در حالت خشم و خشنودی سخن می‌گوید.» آن حضرت فرمود: «بنویس، سوگند به آنکه جانم در دست اوست از من جز سخن حق خارج نمی‌شود.» (حاکم نیشابوری، ج 1، ص 106-105)

1. عبدالله جکرالموی می‌گوید: «ان الكتاب الممجید ذکر کل شی یحتاج الیه فی المدین مفصلا و مشروحا من کل وجه، فما المداعی الی الموحی المخفی و ما المحاجه الی المسنہ؟» (به نقل از المهی بخش، ص 120)

2. از نگاه قرآنیون دلایل عدم امکان انتساب قطعی احادیث به پیامبر 6 عبارت است از دیرکرد نگارش حدیث، افزون بر عدم اعتماد به راویان آن. حشمت علی با تأکید بر این مطلب می‌گوید: «ان صحاح المسته المتی یفتخر بها و المتی یقال بحاجه القرآن الیها، کل تلك المکتب جمعت و دونت فی المقرن الثالث حسب اقرار المحدثین» (همان، ص 243)؛ عبدالله جکرالموی نیز می‌گوید: «لیس فی وسع المرء ان یطلع علی حقیقه رواه المحدث صدقا و کذبا. لانهما من امور الباطنیه المتی لا یطلع علیها الا المعلیم بذات المصدور.» (همان، ص 244)

1. پیامبر، انسان است و به مقتضای سرشت بشری مصون از خطا و اشتباه نیست. ما ملزم به اطاعت از وی نیستیم و سنت پیامبر 6، منبع و مصدر دین نیست. آنچه از خطا و اشتباه بر کنار است تنها وحی است و وحی ای جز قرآن وجود ندارد. (به نقل از المهی بخش، ص 214)

1. از فاضل گرامی استاد مسعود باقری که در مرحلہٴ بازننگری مقاله با ملاحظات و نکات خود در تکمیل متن کوشید، سپاسگزار است.